

نمی دانم چه باید بگویم

بازی بزرگان-۱۶: دایان کیتون در " آنی هال " ساخته وودی آلن

چاپ شده در : روزنامه آسیا

زمان انتشار : دی ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتیم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

سال ۱۹۷۷ مثل خیلی از سال های دیگر دهه ۱۹۷۰، برای سینما و هالیوود پربار، خاطره انگیز و البته دشوار بود؛ دوتای اول به این خاطر که چند فیلم بزرگ (به هر معنایی که تصورش را می کنید: پر از ظرافت، با فیلمنامه های درخشان، سرشار از دیالوگ های فوق العاده، دربردارنده مفاهیم عمیق انسانی و روانشناختی و حتی فلسفی، همراه با بازی های جزئیات پردازانه و درس گرفتنی،) مثل آنی هال (وودی آلن)، دختر خداحافظی (هربرت راس، با فیلمنامه ای از نیل سایمون)، جولیا (فرد زینه مان) و چند شاهکار دیگر؛ و دشوار از این جهت که به هر حال آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا برای تقسیم و توزیع جایزه اسکار، در بین این همه نمونه درجه یک، گیج و مبهوت می ماند که بالاخره باید در هر رشته، کدام را برگزیند. بخصوص از این جهت که دو فیلم آنی هال و دختر خداحافظی، مثل اغلب شاهکارهای دیگر خالقان شان (آلن و سایمون)، هردو «کمدی رومانتیک» بودند و این نزدیکی قالب و حال و هوا، کار انتخاب را سخت تر می کرد. و جالب این جاست که دست کم در زمینه مورد بحث ما یعنی بازیگری، دو اسکار نقش اصلی دقیقاً بین همین دو فیلم تقسیم شد: ریچارد دریفوس برای بازی پر

از حرکات دقیق دست و پا و اندام ها به نقش الیوت گارفیلد که خودش هم بازیگر بود ، اسکار مهم دختر خداحافظی را گرفت و دایان کیتون برای بازی به نقش آنی هال در فیلمی که نام او را بر خود داشت ولی شخصیت اصلی اش آلوی سینگر (وودی آلن) بود، اسکار بازیگر زن نقش اول را.

حالا که مقدمه ام طولانی شد ، می خواهم مستقیم بروم سراغ صحنه بخصوصی از بازی دایان کیتون در آنی هال که از اول بهانه یادداشت امروز بوده : جایی که آلوی و آنی با معرفی راب (تونی رابرتز) در زمین تنیس با هم آشنا می شوند و بعد ، موقع بیرون آمدن از باشگاه ، با هم حرف می زنند و با کلی گیج بازی و گیر و گرفت و طول و تفصیل ، آنی پیشنهاد می کند آلوی را با ماشین اش برساند . همه اتفاق که بین آن دو در این صحنه روی می دهد ، چکیده مسیر رخدادها و روابط بعدی شان است که البته ما در فیلم بعضی هایش را به خاطر روش روایت غیرخطی فیلم ، قبل از این صحنه دیده ایم . آنی که کمی منتظر می ماند تا آلوی به او پیشنهاد کند تا با هم بروند ، وقتی عملاً حرکتی برای شروع از آلوی نمی بیند ، خودش سر صحبت را باز می کند و آلوی هم مدام به سبک خودش، آنی را فقط به دلیل این که خودش در آشنایی پیشقدم شده ، با انواع اما و اگرها ، پس می زند (چون به تبعیت از گروچو مارکس کبیر، معتقد است که « نمی خواهد عضو کلویی باشد که حاضر است آدمی مثل او را به عضویت قبول کند»!).

رفتار آنی در مقابل این گفتار و من و من کردن های همیشگی آلوی که از همین جا شروع می شود ، به مدد بازی کیتون ، وضعیت عجیب و چندگانه او را در قبال آلوی سینگر نشان می دهد : از طرفی نمی داند در جواب گیرهای دیوانه وار و پیچیده آلوی ، مثلاً درباره این که « تو که خودت ماشین داری، چرا از من پرسیدی ماشین دارم یا نه؟ » ، چه باید بگوید و از طرف دیگر ، واقعاً فکر می کند خوب است که با این مرد وسواسی دقیق پرحرف خاص متفاوت ، بیشتر آشنا شود. کیتون با آن لبخندهای خل وار و مکث ها و جواب ندادن ها ، سعی می کند اشتیاق و کنجکاوی آنی را با تعجب اش از این که آلوی این

قدر او را با پا پس می زند و با دست پیش می کشد (یا برعکس) ، ترکیب کند تا آن «نمی دونم چرا ...»ی معروف اش در برابر آلوی سینگرِ عجیب ولی قابل درک ، از همین صحنه آشنایی شروع شود.